

زندگی در مناطق مرزی: مطالعه پدیدارشناختی مرزنشینان شهر نوسود

محمدسعید ذکایی*

آرام نوری**

چکیده

مرزها، به مثابه زمینه‌هایی برای کنش‌های انسانی، زندگی روزمره مردمان مناطق مرزی را به شدت تحت تأثیر قرار داده و تجربه‌های ویژه‌ای را در ابعاد گوناگون اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی برای مردمان ساکن در این مناطق رقم زده‌اند. ادراک مفهوم مرز برای مردمان منطقه مرزی هم‌راه با درگیری با وضعیت‌هایی در این ابعاد گوناگون است و با توجه به این نوع تجربه‌هاست که ادراک آنان از زندگی شکل می‌گیرد. در این پژوهش هدف این است که با استفاده از پارادایم تحقیق پدیدارشناسی تفسیری معانی و ادراکات مردمان شهر نوسود از زندگی در منطقه مرزی و چگونگی زندگی مرزنشینی را در بیناذهنیت‌های آنان بررسی کنیم. واحدهای نمونه در این پژوهش با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند، که پس از انتخاب ۳۳ مصاحبه‌شونده حجم نمونه به اشباع رسید. روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش مصاحبه‌های عمیق ساختارنیافته، مشاهده مشارکتی، و یادداشت‌های میدانی بوده‌اند. در نهایت، با استفاده از روش تحلیل داده‌ها بر مبنای طرح ون‌مانن (Van Manen, 1990)، شش درون‌مایه اصلی برای بیان تجارب زیسته مردمان منطقه مرزی شهر نوسود و نحوه معنایابی آنان از داده‌ها بیرون کشیده شد. درون‌مایه‌های اصلی در این پژوهش شامل «در مرکز چرخه دلهره و اضطراب بودن (به واسطه اوضاع اضطراب‌زا احاطه شدن)»، «کنترل‌نداشتن بر اوضاع و احساس سردرگمی»، «از مرکز توجهات دوربودن (احساس

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی تهران، saeed.zokaei@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)، aram.noori18@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۱۹

فراموش شدگی)، «درگیر بودن با نگرش‌های عمومی»، «استراتژی‌های سازگاری»، و «تلاش برای درک عوامل اثرگذار» می‌شوند. به‌طور کلی، یافته‌های این پژوهش بیان‌گر این است که تجربه زندگی مرزنشینی برای شرکت‌کنندگان در این پژوهش از تفاوت‌های فرهنگی و زبانی‌ای الهام می‌گیرد که چالش‌ها، مشکلات، و نگرانی‌ها را تشدید می‌کنند. پاسخ‌گویان در تلاش برای درک مشکلات و سختی‌های زندگی‌شان معنای جدیدی به آن‌ها می‌دهند و از این طریق روابطی را بین خود و دیگران شکل می‌دهند که در نهایت مرزهای هویت قومی آنان را بازنمایی می‌کند. وارد شدن این عناصر در گستره معانی پاسخ‌گویان موجب می‌شود تا مشکلات و نگرانی‌ها این امکان را پیدا کنند که در موقعیتی دیگر مطرح شوند.

کلیدواژه‌ها: مرز، مرزنشینی، فضا، پدیدارشناسی تفسیری، نمونه‌گیری هدفمند، مصاحبه عمیق ساختارنیافته.

۱. مقدمه

مرزها پدیده‌های نوینی‌اند که تاریخ شکل‌گیری آن‌ها را می‌توان هم‌زمان با شکل‌گیری دولت‌های جدید (یا دولت - ملت‌ها) دانست. تا قبل از شکل‌گیری دولت‌های نوین در عرصه سیاسی با مناطق سرحدی مواجه بودیم. مناطق سرحدی که به‌صورت نیمه‌مستقل اداره می‌شدند به‌نوعی تحت حاکمیت مشترک دو امپراتوری مجاور بودند که با افزایش قدرت هر کدام از آن امپراتوری اطاعت می‌کردند. تفاوت میان مناطق سرحدی و مرزها این است که در مناطق سرحدی شدت کنترل پایین است و در نتیجه این مناطق عوامل چندان قوی و دقیقی در جدایی مکانی و فضایی نبودند، اما شکل‌گیری دولت‌های نوین و دسترسی به فناوری‌های پیش‌رفته اوضاع را برای شکل‌گیری مرزهایی با مختصات دقیق و تابع قوانین بین‌المللی فراهم کرد. از این زمان به بعد مرزها به‌مثابه عواملی قوی در شکل‌دهی فضایی خاص با ویژگی‌های منحصربه‌فرد نقش‌آفرینی کردند.

بودن در هر فضایی تجربه‌های خاصی را برای ما به‌وجود می‌آورد. فضا عاملی قوی در تعیین سرنوشت افراد، نوع و آینده شغلی آنان، فرصت‌های ازدواج، کیفیت آموزشی، و مواردی از این قبیل است. مرزها نیز در حکم یکی از عوامل اصلی تحدید فضایی تجربه‌های خاصی را برای مردمان مناطق مرزی ایجاد می‌کنند. این امر بیان‌گر این است که مرزها همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی، گذشته از مفهوم سیاسی خود، جنبه‌ای قویاً ادراکی دارند که در جریان زندگی روزمره شکل می‌گیرد، صرف‌نظر از این‌که می‌توان مرزها را

پدیده‌های قراردادی دانست و بنابراین هر گونه پیامد آن نیز اجتناب‌ناپذیر است؛ در وضعیت کنونی، یک مرز سازمان‌یافته می‌تواند چالش‌ها و فرصت‌هایی را برای افراد ساکن در آن فراهم کند. این چالش‌ها و فرصت‌ها یا ذاتی مناطق مرزی‌اند و یا این‌که در نتیجه شیوه سیاست‌گذاری‌های اعمال‌شده در این مناطق به‌وجود آمده‌اند. برای مثال، مردمان ساکن در مناطق مرزی نخستین شهروندان واقع در یک قلمرو سیاسی‌اند که با هر گونه تحول ایجادشده در واحدهای سیاسی روبه‌رو می‌شوند. این تحول می‌تواند طیف وسیعی از دگرگونی‌ها را، از تصمیم‌گیری‌های سیاست‌مداران برای افزایش یا کاهش همکاری بین مرزها تا وقوع جنگ، شامل شود. بازتاب این دگرگونی‌ها بیش از هر جای دیگری در مناطق مرزی رؤیت‌پذیر است.

شکل‌گیری و تدقیق مرزهای ایران (به معنای امروزی و خط مرزی) را می‌توان مصادف با دوران پهلوی و روی‌کارآمدن یک دولت متمرکز مدرن در این دوره دانست. هرچند تلاش برای تحدید مرزها را می‌توان در دوران صفوی و بعد از جنگ چالدران نیز مشاهده کرد؛ تدقیق مرزهای کشور ما به‌خصوص با شکل‌گیری دولت متمرکز پهلوی و دوران رضاخان هم‌زمان بوده است.

ایران، هم‌اکنون با ۸۰۰۰ کیلومتر خط مرزی با کشورهای همسایه دارای ۱۶ استان مرزی است که حدود ۵۰ درصد از مساحت آن را شامل می‌شود و این استان‌ها حدود ۴۹ درصد از جمعیت کل کشور را در خود جای داده‌اند که از لحاظ زبانی، قومی، و مذهبی با کشورهای هم‌جوار دارای قرابت‌های بیش‌تر هستند تا با مناطق مرکزی کشور (قادرزاده و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۲).

تحقیقات صورت‌گرفته در سطح دانشگاه‌ها عمدتاً در سطح کلان این پدیده را بررسی کرده‌اند و رویکردی پوزیتیویستی و کارکردگرایانه به آن داشته‌اند. در نتیجه توجه بسیار اندکی به سطح خرد و کنش‌گران اجتماعی این مناطق شده است. تحقیقات انجام‌شده بیان‌گر تفاوت بین تجربه‌های زندگی و توسعه مناطق مرزی و مرکزی بوده و وضعیت مناطق مرکزی را از نظر توسعه در مقایسه با مناطق مرزی مناسب‌تر ارزیابی کرده‌اند؛ هم‌چنین این پژوهش‌ها حاکی از این واقعیت بوده‌اند که استان‌های مناطق مرزی در مقایسه با دیگر استان‌ها از نظر شاخصه‌هایی از قبیل میزان مولید، رشد جمعیت، سواد، هزینه ناخالص سرانه، امید به زندگی، و مهاجرت وضعیت نامناسبی دارند (شایان، ۱۳۸۳؛ ابراهیم‌زاده و همکاران، ۱۳۹۱؛ عندلیب و شریف، ۱۳۸۸؛ تقوایی و همکاران، ۱۳۹۰؛ زیاری و همکاران، ۱۳۸۸)، اما درک بهتر ماهیت و چیستی این نوع زندگی نیازمند توجه به

تجربه‌های کنش‌گران در این مناطق است. در این تحقیق سعی می‌کنیم تا بر زندگی روزمره مرزنشینان تمرکز کنیم و صحبت‌های آنان را بازخوانی کنیم.

یکی از نکات محوری در بررسی پدیده مرزنشینی در جریان زندگی روزمره و دست‌یابی به بینادذهنیت مردم این مناطق این است که چنین بررسی‌ای می‌تواند در دست‌یابی به شناختی ملموس از تلقی آنان از زندگی در مناطق مرزی و همچنین وضعیت این افراد از نظر مواجهه با چالش‌ها و فرصت‌های زندگی روزمره کمک کند. این شناخت به‌خصوص در جوامعی نظیر ایران، که مرزهای فرهنگی با مرزهای سیاسی آن منطبق نیست، از اهمیت بیش‌تری برخوردار است و می‌تواند در دست‌یابی به راه‌کارهای مناسبی برای حل بسیاری مسائل، از قبیل نابرابری‌های فضایی - منطقه‌ای، کمک کند.

نکته محوری دیگر، در شناخت بینادذهنیت‌های مردمان مناطق مرزی از این پدیده، شناخت پیامدهای این نوع ذهنیت در زندگی روزمره و همچنین شناخت تأثیرهایی است که این نوع ذهنیت در جهت‌دادن به کنش‌های مردمان این مناطق باقی می‌گذارد. به‌عبارت دقیق‌تر، چنین شناختی می‌تواند به درک وضعیت اثرگذاری این پدیده در خصوص ترجیحات هویت‌یابی‌های جمعی در این مناطق کمک کند. آنچه مطالعه تلقی‌های مردم مناطق مرزی را برجسته می‌کند این است که نوع نگاه آنان چه تأثیری در رابطه هویت قومی و ملی ساکنان این مناطق می‌گذارد؟ بنابراین، موضوع اصلی پژوهش حاضر بررسی تلقی مردمان مناطق مرزی از زندگی مرزنشینی و آثار این زندگی در تجربه‌های روزمره آنان است.

میدان تحقیق در این پژوهش شهر مرزی نوسود است. نوسود یکی از شهرهای استان کرمانشاه در غرب ایران است. مردمان این شهر به گویش هورامی (زبان کردی) تکلم می‌کنند. این شهر کوچک مرزی سابقه تاریخی طولانی‌ای دارد و طی تاریخ چندین بار ویران شده، اما هر بار مجدداً بازسازی شده است. در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق به ویرانه‌ای کامل تبدیل شده بود و اکنون بازسازی شده و از نظر تجارت مرزی اهمیت بسیاری پیدا کرده است.

۲. اهمیت و اهداف تحقیق

بخشی از واقعیت مقوله «مرزنشینی» همانند دیگر مقولات اجتماعی ذهنی است. سؤال این است که مرزنشینان چگونه این پدیده را درک و تفسیر می‌کنند. در نگاه مردمان مناطق مرزی مقوله «مرزنشینی» به چه معناست و چه زیرمقوله‌ها و چهارچوبی در پشت این مقوله

کلی وجود دارد و افراد آن را چگونه برای خود معنی می‌کنند. دست‌یابی به چنین هدفی مستلزم شکل‌دهی به تحقیقی از نوع کیفی است که توانایی کاوش در جهان روزمره مردم مناطق مرزی را داشته باشد و این مقوله را از حالت از قبل‌اندیشیده آن خارج و به موضوعی مبهم و درخور بازاندیشی مبدل کند. با دست‌یابی به تجربه‌های مشترک مرزنشینان، به‌مثابه یک کل در دیدگاه منحصربه‌فردشان، تحقیق پدیدارشناسانه ما را از ماهیت زندگی مرزنشینی آگاه می‌کند.

با اذعان به رقم بالای مساحت مرزهای کشور (هشت هزار کیلومتر)، ... دوری از مرکز، و تفاوت در شاخص‌های توسعه‌یافتگی این مناطق و موقعیت استراتژیک مناطق مرزی، مقوله مرز و ارتباطات میان‌مرزی در تمام سطوح سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مطالعه علمی این زمینه‌ها از یک‌سو می‌تواند در انتخاب راه‌ها و سیاست‌های مناسب و کم‌هزینه در جهت مدیریت مسالمت‌آمیز تغییرات اجتماعی در مناطق مرزی مؤثر باشد و از سوی دیگر، در شناخت فرصت‌ها و ظرفیت‌های موجود در مناطق مرزی راه‌گشا باشد (قادرزاده و قادری، ۱۳۹۱: ۱۳۷).

با توجه به مطالب ذکرشده، شناسایی تجربه‌های مردمان مناطق مرزی از زندگی در این منطقه و نوع معنایی که آنان به تجربه‌های خود می‌دهند هدف اصلی این پژوهش است. در ذیل این هدف و به‌منظور روشن‌تر شدن ابعاد این تجربه اهداف فرعی نیز دنبال خواهند شد. این اهداف فرعی به مطالعه نمود و تجلیات بیرونی این تجربه تأکید دارند. از آن‌جا که معانی در کنش تأثیر می‌گذارند، در ذیل اهداف فرعی این پژوهش، از سویی تجربه‌های مردمان منطقه مرزی نوسود از لحاظ چالش‌ها و فرصت‌ها و از سوی دیگر، تفسیر آنان از عوامل اثرگذار (عاملان) در این تجربه بررسی می‌شود. علاوه بر این، پیامدهای این دسته از تجربه‌ها در زندگی روزمره آنان واکاوی می‌شوند.

۳. چهارچوب مفهومی تحقیق

دیدگاه‌های متنوعی راجع به جایگاه نظریه در تحقیقات پدیدارشناسانه مطرح‌اند. در این پژوهش از دیدگاه نظریه‌پردازانی نظیر میشل و گافمن و چانولد درباره جایگاه نظریه در پژوهش‌های پدیدارشناسانه پیروی می‌کنیم. این دسته از نظریه‌پردازان معتقدند بیان یک دیدگاه می‌تواند در ایجاد اعتبار و هم‌چنین دست‌یابی به بینشی عمیق در پیش‌بردن پژوهش به ما کمک کند (Bond and Aslonen, 1998: 167). نظریه «حاشیه‌ای‌بودن» یا «منطقه حاشیه‌ای»، در این‌جا، در جایگاه بخشی از نظریه‌های نوسازی - ملی‌گرایی و نظریه

«توسعه نامتوازن و منطقه‌ای» می‌توانند چهارچوب مناسبی را برای درک پدیده مرزنشینی و درک تجارب مرزنشینان فراهم کنند. موقعیت‌های حاشیه‌ای را می‌توان موقعیت‌هایی تعریف کرد که در آن‌ها هر گونه ناسازگاری‌ای در درجه موضوعات سلسله‌مراتبی، خواه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی، قرار می‌گیرد (Acheampong, 2013: 109). این نظریه چهارچوب گسترده‌تری را برای درک رفتارها و احساسات افراد در اوضاع محرومیت فراهم می‌کند. با وجود این، رویکرد رایج حاشیه‌ای‌بودن برای درک جامع تجربه‌های زندگی مرزنشینی به نظر ناکافی می‌آید. این نظریه بیش‌تر بر جوانب منفی پدیده «درحاشیه‌بودن» تأکید می‌کند. در چنین اوضاعی، کارهای گسترده‌تری برای رسیدن به تعادل نظری کامل‌تر ضروری است. در مجموع، تحقیق در زمینه فرایندهای زندگی مرزنشینی ممکن است به گسترش مرزهای نظری و تجربی حاشیه‌ای‌بودن کمک کند. بنابراین، در این تحقیق «حاشیه‌ای‌بودن» را به‌مثابه چهارچوبی مناسب برای دستیابی به تجربه‌ها و درک زندگی مرزنشینان شهر نوسود به‌کار می‌بریم. اجرای تحقیق کیفی ابزار مناسبی را برای درک بهتر تجربه مرزنشینان نوسود فراهم می‌کند. تحمیل کردن چهارچوب‌های محققان بر مشارکت‌کنندگان یکی از چالش‌های اصلی این دسته از تحقیقات اجتماعی است.

به‌طور کلی، در دیدگاه پدیدارشناسانه، انسان به‌مثابه موجودی در نظر گرفته می‌شود که نگرشی درباره جهان دارد. چنین دیدگاهی امکان‌های جدیدی را برای مفهوم فضای اجتماعی فراهم می‌کند. این نوع رویکرد ما را از آنچه کوهن «خلط صورت و محتوا» می‌نامد بر حذر می‌دارد و توجه ما را به فرایند «نمادین‌سازی» معطوف می‌کند. از نظر کوهن ویژگی‌های کارکردی ظاهری ساختار هر چه باشد ماهیت آن تا حد زیادی با نمادسازی مرزهای اجتماع ایجاد می‌شود. در چنین اوضاعی، اعضای اجتماع می‌توانند یک صورت جمعی بیگانه را اخذ و آن را از اساس به‌شکل نمادین دگرگون کنند به‌گونه‌ای که این آیین انعکاس حس خود جمعی آنان باشد و مرزهای اجتماعی‌شان را با وجود براندازی از بیرون استوار کند (کوهن، ۱۳۸۹: ۶۸-۷۲). زندگی مرزنشینی موجب جلوه نظام نمادین در بین مرزنشینان می‌شود که فقط مرزنشینان در آن شرکت دارند.

۴. روش پژوهش

پدیدارشناسی تفسیری روش اصلی این پژوهش انتخاب شده است. از آن‌جا که هدف این پژوهش بررسی تلقی و معانی ذهنی مردمان منطقه مرزی نوسود از زندگی در

منطقه مرزی است، در نتیجه، پدیدارشناسی تفسیری به کار رفته است (Reiners, 2012: 2). هدف و وضوح بخشیدن به تجربه زیسته است، زیرا معانی تجربه زیسته اصولاً به آسانی درک شدنی نیستند (Van manen, 1990). از آنجا که بخش وسیعی از زندگی یکی از نویسندگان این مقاله (آرام نوری) در منطقه مرزی سپری شده است از این طریق هم می‌خواهد صدای خود را در جایگاه یک مرزنشین بازابد و هم این‌که با تسهیم داستان خود با دیگران به آن چیزی که اصولاً می‌توان از آن با عنوان زندگی مرزی نام برد وضوح بخشد. با توجه به آن‌که تحقیق کیفی به‌طور ماهوی تفسیری است، صدای شرکت‌کنندگان در پژوهش به‌واسطه محقق شنیده می‌شود. در نتیجه، صدای پاسخ‌گویان در هر پژوهشی در ارتباط با صدای پژوهش‌گر قرار می‌گیرد (Goudling, 2005).

در این پژوهش برای انتخاب نمونه‌های تحقیق از نمونه‌گیری هدفمند استفاده می‌شود. معیارهای پذیرش در نمونه عبارت بودند از: زندگی در مناطق مرزی از همان دوران کودکی و علاقه به شرکت در مصاحبه و توانایی انتقال مفاهیم. از آنجا که هدف این پژوهش بررسی تجارب زیسته مرزنشینان نوسود از زندگی در منطقه مرزی در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی است، در انتخاب نمونه‌ها سعی کرده‌ایم نمونه‌هایی انتخاب شوند که بتوانند اطلاعاتی را در خصوص روشن‌سازی یکی از این ابعاد در اختیار محقق قرار دهند. با توجه به این‌که بررسی تجربه زنان از زندگی در منطقه مرزی خود پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد، در این پژوهش واحدهای نمونه‌گیری به‌لحاظ جنسیت مرد بوده‌اند. هم‌چنین سعی شده است واحدهای انتخاب‌شده به‌لحاظ سنی پراکندگی کافی داشته باشند و گروه‌های سنی گوناگون را شامل شوند. روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش مصاحبه‌های عمیق ساختاریافته و مشاهده مشارکتی و یادداشت‌های میدانی بوده‌اند. در این پژوهش تحلیل و تفسیر داده‌ها با توجه به اصول تحقیق پدیدارشناختی بر مبنای طرح ون‌مانن صورت می‌گیرد.

۱.۴ قابلیت اطمینان

تلاش‌های بسیاری از سوی روش‌شناسان به‌منظور تعیین راه‌بردهایی برای تحقیقات کیفی در اصلاح یا ارزیابی کیفیت تحقیق کیفی صورت گرفته است. نمونه‌ای از این تلاش‌ها را کوبا و لینکلن (Cuba and Lincoln) انجام داده‌اند. آنان از مفاهیم اعتبار (validity) و روایی (reliability) برای ارزیابی تحقیقات کیفی اجتناب می‌کنند و به جای آن‌ها از معیار

«اعتمادپذیری یا قابلیت اعتماد» (trustworthiness) برای بررسی کیفیت نتایج تحقیقات کیفی استفاده می‌کنند. این مفهوم به زبان ساده میزانی است که می‌توان براساس آن به یافته‌های یک پژوهش کیفی متکی بود و نتایج آن را اعتمادپذیر دانست. به‌منظور تحقق این معیار، در این پژوهش وقت بسیاری صرف مشاهده مداوم، یادداشت‌برداری‌ها، و مصاحبه‌ها شده است. علاوه بر این، انجام تحلیل دوری و مکرر داده‌ها با گوش دادن مکرر فایل مصاحبه‌های ضبط‌شده، خواندن و بازخوانی متن مصاحبه‌ها، و نوشتن و بازنویسی توصیف داده‌ها تا زمان رسیدن به اشباع و حشو دنبال شده است.

۵. یافته‌ها

شش درون‌مایه اصلی برای بیان تجارب زیسته مردمان منطقه مرزی و چگونگی معناکردن این تجربه‌ها از داده‌ها استخراج شده‌اند. نحوه بیان درون‌مایه‌ها به‌گونه‌ای بوده که، ضمن توصیف دقیق تجربه‌های پاسخ‌گویان از زندگی مرزنشینی، به معنایی این تجربه‌های پرداخته شده است. برخی از این درون‌مایه‌های اصلی، هم‌چنان که در جدول زیر نشان داده شده است، درون‌مایه‌های فرعی مربوط به خود را دارند.

جدول ۱. درون‌مایه‌های اصلی و درون‌مایه‌های فرعی

| |
|---|
| در مرکز چرخه دلهره و اضطراب بودن (به‌واسطه اوضاع اضطراب‌زا احاطه شدن): - چالش‌های جنگ برای خود و دیگران: خاطره جنگ و امتداد آن در زمان حال و آینده - عوامل تشدیدکننده احساس خطر |
| کنترل‌نداشتن بر اوضاع و احساس سردرگمی: - پیامد جنگ: انقطاع حال از گذشته - انقیاد زندگی روزمره با پدیده تجارت مرزی |
| از مرکز توجهات دوربودن (احساس فراموش‌شدگی و تبعیض): - مناطق مرکزی به‌مثابه دیگری - مناطق مرزی دیگر کشورها به‌مثابه دیگری - استحاله معنایی مفاهیم |
| درگیربودن با نگرش‌های عمومی |
| استراتژی‌های سازگاری: - تجارت رسمی و غیررسمی در حکم شیوه‌های سازگاری با چالش‌های زندگی مرزنشینی |
| تلاش برای درک عوامل اثرگذار |

۱.۵ در مرکز چرخه دلهره و اضطراب بودن (به واسطه اوضاع اضطراب‌زا احاطه شدن)

این درون‌مایه قوی‌ترین و ابتدایی‌ترین درون‌مایه‌ای است که می‌توان از داده‌ها استخراج کرد. برای پاسخ‌گویان در این پژوهش زندگی در منطقه مرزی هم‌راه با نوعی احساس همیشگی در معرض خطر بودن است. این احساس موجب ایجاد نوعی دلهره در بین پاسخ‌گویان شده و آنان را در حرکتی آونگ‌مانند بین دو موقعیت زمانی، بقای وضع فعلی و شکنندگی آن، قرار می‌دهد. پاسخ‌گویان در این تحقیق یک دوره جنگ را تجربه کرده‌اند که هم‌راه با چالش‌ها و معضلاتی اساسی بوده است به‌گونه‌ای که آن دوره در ذهن پاسخ‌گویان کابوس‌گونه و وحشت‌برانگیز یادآوری می‌شود. در حال حاضر نیز از یک طرف با پیامدهای جنگ به شیوه‌های گوناگون نظیر مین‌ها، خمپاره‌ها، و مواد شیمیایی به‌جامانده از این دوره درگیرند و از طرفی دیگر، شیوه رایج معیشت در این منطقه، که در چند سال گذشته به‌صورت قاچاق درآمد است، زندگی در منطقه مرزی را پرخطر کرده است. همه پاسخ‌گویان مدام این احساس را دارند که هر آن ممکن است همه‌چیز به هم بخورد و وضعیت دیگری به جای نظم فعلی حاکم شود که از نظر آنان وضعیت مطلوبی نیست و از آن هراس دارند. در نظر آنان زندگی در منطقه مرزی به‌گونه‌ای است که اگر سال‌ها زحمت کشیده باشید و زندگی مناسبی را برای خودتان فراهم کرده باشید و یا حتی اگر در حین زندگی روزمره در یک مراسم شادی باشید، مثلاً یک مراسم عروسی، ترس از وقوع اتفاقی ناگوار و فکر کردن به این‌که امکان دارد هر آن این وضعیت‌های آرامش‌بخش به هم بخورند شکافی را در تداوم احساس خوشی درون ذهن شما ایجاد می‌کند. دائماً با ایجاد چنین حفره‌ها و عواملی روبه‌روید که موجب ازهم‌گسیختن ذهن شما می‌شوند، زندگی را نابه‌سامان می‌کنند، و اضطرابی وجود شما را در برمی‌گیرد. هم‌چنان که ذکر شد، بخشی از این نوع احساس به‌دلیل تجربه جنگ برای پاسخ‌گویان به وجود آمده است. مرور خاطرات دوره جنگ و وضعیتی که پاسخ‌گویان در این دوره از زندگی‌شان داشته‌اند موجب می‌شود تا نوعی ترس مزمن در بین پاسخ‌گویان شکل گیرد.

از این‌رو، می‌توان «چالش‌های جنگ برای خود و دیگران: خاطره جنگ و امتداد آن در زمان حال و آینده» را یکی از درون‌مایه‌های فرعی در بیان تجارب زیسته پاسخ‌گویان برگزید:

جنگ ایران با عراق که طی هشت سال به‌وقوع پیوست در حافظه پاسخ‌گویان به‌صورت آشکاری تأثیر گذاشته است؛ به‌گونه‌ای که پاسخ‌گویان با بیش از ۲۸ سال سن دوره کودکی‌شان را هم‌راه با درگیری‌هایی با این پدیده توضیح می‌دهند. برای پاسخ‌گویان تجربه

جنگ و زندگی مرزنشینی دو امر درهم تنیده‌اند و زندگی‌شان را در زمان حال هم‌سو با تجربه‌های گذشته‌شان درک می‌کنند. چالش‌های زندگی در منطقه مرزی به هنگام جنگ شامل دو دوره زمانی می‌شود؛ نخست، چالش‌های زندگی مرزنشینی به صورت پیامدهای جنگ طی مدتی که افراد این منطقه به صورت مستقیم با جنگ درگیر بوده و در معرض توپ‌ها و خمپاره‌ها قرار گرفته‌اند. عباراتی که پاسخ‌گویان برای بیان احساساتشان در این دوره از زندگی به کار می‌برند شامل «ترس»، «وحشت زدگی»، «ناامنی»، «فقر»، «خاطرات تلخ بمباران‌ها»، «کشته شدن اعضای خانواده، همسایگان، و آشنایان»، و حتی در بعضی موارد «صرع» می‌شود؛ دوم، دوره زمانی‌ای که آنان مجبور شده‌اند به شهرهای اطراف و مرکزی‌تر کشور مهاجرت کنند. در این دوره زمانی جنگ موجب کنده شدن مردمان این منطقه از محیط زندگی و آوارگی‌شان به سمت شهرهای دیگر شده و در این راه اموالشان را از دست داده‌اند. در این مرحله، قبل از این که پاسخ‌گویان اقدام به مهاجرت به مکان خاصی کنند، دوره‌ای از «سردرگمی» را تجربه می‌کنند. این سردرگمی بیش‌تر محصول آشنابودن با پدیده جنگ بوده است. به عبارتی، برخی از این عوامل سردرگم‌کننده عبارت‌اند از: آگاهی‌نداشتن از این که «در صورت وقوع جنگ ممکن است چه مناطقی تحت‌تأثیر پیامدهای آن قرار گیرند»، «مدت زمانی که ممکن است جنگ طول بکشد»، «چه نوع سلاح‌هایی به کار برده می‌شوند»، و یا «باید به کجا مهاجرت کنند». همین تصویر تاریک از آینده موجب می‌شود تا بین پاسخ‌گویان مهاجرت به مثابه فرایند «رو به سوی غربت نهادن» تلقی شود.

زندگی در کنار مردمان مناطق مرکزی‌تر کشور هویت جدیدی را برای مردمان مناطق مرزی به‌ارمغان می‌آورد. این هویت جدید با برچسب «مهاجر» با بار معنایی منفی مشخص می‌شود. همه پاسخ‌گویان، به جز دو مورد، احساس می‌کنند هرچند مهاجرت آنان بیش‌تر به سمت مناطق مرکزی‌تر کشور بوده است، اما با آنان به مثابه بیگانه و مهاجر برخورد شده است. بیان این شیوه برخورد حتی در تجربه‌های پاسخ‌گویان مهاجر به مکان‌هایی با ویژگی‌های قومی هم‌سان نیز دیده می‌شود. این شیوه برخورد رفتار بازخوردی خود را نیز ایجاد کرده است. برعکس، این احساس نیز در بین بیش‌تر پاسخ‌گویان وجود دارد که مهاجرت آنان را در مواجهه با فرهنگ‌های بیگانه قرار داده است و در نتیجه آن بسیاری از رسوم فرهنگی و زبان‌شان دچار دگرگونی شده است.

با وجود این که دوره مهاجرت و جنگ تمام شده است، اما هم‌چنان خاطره آن در اذهان پاسخ‌گویان به قوت خود باقی است. به لحاظ منطقی تجربه خاطره‌ای تلخ می‌تواند دلیلی باشد برای نوع رفتاری که در آینده کنش‌گران انجام می‌دهند؛ در این مورد خاطره تلخ جنگ

این دید را به افراد می‌دهد که ممکن است هر آن کل نتایج رفتار شما و هدف‌هایتان همانند گذشته نبود شوند؛ بنابراین باید محتاط‌تر عمل کرد:

من به‌شخصه علاقه داشتم در «شوشمی» یک باغ بخرم، ولی پدرم گفت تو اگر می‌خواهی باغی بخری باید در جایی بخری که هر آن در معرض خطر نباشد. من در آن‌جا سرمایه‌گذاری کنم، ولی هر آن ممکن است چیزی اتفاق بیفتد.

از طرفی، هر خاطره‌ای با کمک اقدامات حمایتی برای بهبود اوضاع افراد درگیر با آن می‌تواند تاحدی التیام یابد و یا دست‌کم تأثیراتش کاهش یابد و یا در صورت نبود این رفتارهای حمایتی عواملی که می‌توانند یادآور این خاطره باشند همچنان به قوت خود باقی بمانند و یا حتی تقویت شوند. برای پاسخ‌گویان در این تحقیق هم‌چنان عوامل متعددی وجود دارند که خاطره جنگ و دوران مهاجرتشان را برای آنان زنده نگه می‌دارند. اکثر پاسخ‌گویان احساس می‌کنند که جنگ برای آنان تمام نشده است. برای مثال، بسیاری از پاسخ‌گویان معتقدند هر مینی که منفجر می‌شود تداعی‌گر همین دوران جنگ و ناامنی برای آنان است.

در نتیجه، می‌توان «عوامل تشدیدکننده احساس خطر» را به‌منزله درون‌مایه فرعی دیگری در این پژوهش انتخاب کرد: در زمان حال نیز یکی از چالش‌های زندگی مرزنشینان پرخطر بودن آن است. مخاطراتی که پاسخ‌گویان در اوضاع فعلی زندگی‌شان با آن‌ها مواجه‌اند، نه تنها به‌صورتی مستقل بر احساس خطر در زندگی پاسخ‌گویان تأثیر گذاشته‌اند، بلکه از آن‌جا که بسیاری از این مخاطرات تداعی‌گر خاطرات جنگ‌اند، تأثیرهای تشدیدکننده‌ای در پاسخ‌گویان دارند. از جمله می‌توان به پیامدهای درگیری‌ها و جنگ‌ها به‌صورت «مین‌ها»، «خیمپاره‌ها»، و «مواد شیمیایی» اشاره کرد. این تسلیحات جنگی از دوره جنگ هم‌چنان در مناطق مرزی به‌جای مانده‌اند و هنوز اقدام جدی‌ای برای پاک‌سازی آن‌ها صورت نگرفته است. یکی از پاسخ‌گویان تجربه‌هایش از زندگی در منطقه مرزی را این‌گونه بیان می‌کند:

... اول‌بار که کلاس سوم دبستان بودیم که هم‌کلاسی‌مان، روی مین رفت و انگشت دستش را مین گوجه‌ای قطع کرد ... کلاس هفتم بودیم که معلممان روی مین رفت و کشته شد. سال بعد باز یک معلم نوسودی روی مین رفت و کشته شد. کلاس سوم راهنمایی بودیم که هم‌کلاسی برادرم روی مین رفت و پسر پانزده‌ساله فوت شد.

عامل دیگر در تقویت احساس خطر این است که شیوه معیشت رایج در این مناطق، که در چند سال گذشته به‌صورت قاچاق کالا درآمد است، بر شدت این مخاطره‌ها افزوده

است. این عامل از طرفی میزان «درگیری با نیروهای نظامی» را افزایش می‌دهد و از طرف دیگر، برای کسانی که از مرزها عبور می‌کنند خطر رفتن روی مین‌ها را افزایش می‌دهد.

۲.۵ کنترل‌نداشتن بر اوضاع و احساس سردرگمی

ویژگی هر نوع اجتماع انسانی تغییر است؛ با وجود این، شدت آن در بخش‌های گوناگون جامعه یکسان نیست. در یک واحد سیاسی مردمان مناطق مرزی در مقایسه با دیگر نواحی کشور بیش‌تر در معرض تغییرات سریع و پیش‌بینی‌ناپذیر قرار دارند. در واقع، نواحی مرزی به‌طور ماهوی و از لحاظ فرهنگی و اجتماعی معمولاً، و به‌خصوص در جهان امروزی، تحت تأثیر دو دسته تغییر و تحول‌ها قرار دارند: تغییر و تحول‌های درون‌مرزی و تغییر و تحول‌های برون‌مرزی. تجربه‌های پاسخ‌گویان از زندگی در منطقه مرزی تحت تأثیر این تغییرهای سریع قرار گرفته است، به‌گونه‌ای که پاسخ‌گویان در این پژوهش شکافی را بین وضعیت کنونی زندگی‌شان در مقایسه با جریان اصلی‌ای که در گذشته بر فضای کلی زندگی آنان حاکم بوده است و نیز نوع ارزش‌های رایج بین آنان احساس می‌کنند. جنگ و رواج شیوه‌های جدید معیشت به‌صورت تجارت مرزی (رسمی و غیررسمی) الگوهای حاکم بر این منطقه را دگرگون کرده و روابط متفاوتی را به جای نظم گذشته جانشین کرده است. پیامدهای این تغییرهای سریع به‌شکل احساس بی‌ثباتی در زندگی روزمره مرزنشینان ظاهر می‌شود. این وضعیت موجب می‌شود که مردمان مناطق مرزی احساس کنند که زندگی آنان در کنترلشان نیست و برنامه‌ریزی دقیق برای آینده به‌سختی انجام می‌پذیرد و این عوامل بیرونی‌اند که زندگی آنان را به گونه‌ای رقم می‌زنند.

بنابراین، می‌توان درون‌مایه فرعی «پیامد جنگ: انقطاع حال از گذشته» را بیان کرد: عوامل بسیاری دست‌به‌دست هم دادند تا مردمان این منطقه یک‌بار دیگر به محل زندگی‌شان برگردند. با وجود این، پاسخ‌گویان می‌گویند به هنگام بازگشت به زادگاهشان با دنیای متفاوتی روبه‌رو شدند. بخشی از فرایند تصمیم‌گیری پاسخ‌گویان برای بازگشت به منطقه مرزی عوامل درونی را شامل می‌شود؛ اگرچه بسیاری از افراد مهاجر از این منطقه دیگر به محل زندگی‌شان برنگشتند، اما اکثر مصاحبه‌شوندگان می‌گویند حس تعلقی که به محل سکونتشان داشتند موجب شد تا یک‌بار دیگر به محل سکونتشان بازگردند.

در کنار این عوامل درونی، پاسخ‌گویان یک‌سری عوامل بیرونی را نظیر: «بودن در کنار میزبان‌هایی که آنان را مهاجر قلمداد می‌کردند» و «نداشتن سرمایه مالی» و «اوضاع سخت زندگی آن‌جا» در فرایند تصمیم‌گیری‌شان برای بازگشت به زادگاه دخیل می‌دانند. در این

دوره زمانی، این دسته از مشکلات نگاه مصاحبه‌شوندگان را به منطقه مرزی خودشان بسیار مثبت کرده بود و این احساس را داشتند که اگر به زادگاهشان برگردند می‌توانند از اوضاع سخت زندگی و فقری که با آن درگیر بودند رهایی یابند و راه پیش‌رفت را در پیش گیرند. این احساس امید خیلی زود در بین پاسخ‌گویان فروکش می‌کند و زمانی که به منطقه خودشان برمی‌گردند با «مکانی ویران» مواجه می‌شوند: «خانه‌های فروریخته»، «باغ‌های ویران»، و «مراتع مین‌گذاری شده» توصیفاتی‌اند که پاسخ‌گویان به هنگام اولین مواجهه خود با محیط زندگی‌شان بیان می‌کنند. بیش‌تر پاسخ‌گویان معتقدند که زندگی در منطقه مرزی دیگر به همان روال سابق خود بازنگشت و احساس می‌کنند «انقطاعی» بین شیوه زندگی آبا و اجدادی‌شان با شیوه زندگی شکل‌گرفته در حال حاضر آنان وجود دارد.

«انقیاد زندگی روزمره با پدیده تجارت مرزی»: هرچند پدیده تجارت مرزی در منطقه مرزی نوسود قدمتی صدساله دارد و حتی در زمان جنگ ایران با عراق نیز ادامه داشته است، اما پدیده تجارت مرزی در حکم شیوه رایج معیشت در منطقه مرزی نوسود در یک دهه پیش، به‌منزله نظمی جدید، به‌شدت رواج یافته و بخش زیادی از جمعیت این منطقه را درگیر خود کرده است. این شیوه کسب درآمد زندگی پاسخ‌گویان را در ابعاد گوناگون به‌شدت تحت‌تأثیر قرار داده و زندگی روزمره‌شان را به انقیاد خود درآورده است. شدت این اثرگذاری به گونه‌ای بوده که تاحدی پاسخ‌گویان را در دیدگاهشان درباره زندگی مرزنشینی دچار تقلیل‌گرایی کرده و هاله‌ای اقتصادی قضاوت‌هایشان را درباره این شیوه زندگی پوشانده است، به‌گونه‌ای که گویی در بسیاری مواقع همه‌چیز را به شیوه معیشت در این منطقه ربط می‌دهند.

تأثیرهایی که پاسخ‌گویان برای پدیده تجارت مرزی بیان می‌کنند شامل تأثیرهایی است که این پدیده در ساختارهای ذهنی مردمان این منطقه می‌گذارد. بسیاری از پاسخ‌گویان که مستقیماً با کار مرزی درگیرند درباره جنبه‌های ارزشی و هنجاری کارشان صحبت می‌کنند و از این لحاظ معتقدند که فضای این کار ویژگی‌های ارزشی و هنجاری مخصوص به خودش را دارد و با ارزش‌های پذیرفته‌شده اجتماع متفاوت است. این کار موجب شده تا «روح همکاری»، «صمیمیت»، «گذشت»، «احترام به بزرگ‌تر»، «مراودات خانوادگی»، و «سخت‌کوشی» که در گذشته حاکم بر این منطقه بوده است کم‌کم از بین برود و جای خود را به رقابت و فردگرایی‌های شدید دهد:

... اولین بار که وارد این کار شدم ... اولین صحنه که برایم پیش آمد این بود که به یکی از دوستانمان که در مدرسه هم‌دوره بودیم خیلی مؤدبانه گفتم: بی‌زحمت به من راه دهید تا

من بروم. طرف یک دادویی داد زیادی راه انداخت. قضیه چیست؟ در این فرهنگ چیزی به اسم معذرت‌خواهی وجود ندارد. یعنی چی می‌خواهم به من راه بدید تا رد شوم؟ آگه زرنگ بودید می‌روید و اگر زرنگ نیستید وایسا تا بقیه بروند.

هرچند در گذشته وضعیت مردمان این منطقه از نظر کسب‌وکار و معیشت به شدت در تنگنا بوده است، این کار در مرز موجب بهبود وضعیت شده است، اما در کنار این احساس رضایت می‌توان حسی نوستالژیک را درباره صفا و صمیمیت و روح همکاری رایج در گذشته در بین این دسته از پاسخ‌گویان مشاهده کرد.

بسیاری از پاسخ‌گویان معتقدند پدیده تجارت مرزی تأثیرهایی را در ساختار عینی زندگی‌شان گذاشته است. عده‌ای درباره نحوه اثرگذاری پدیده تجارت مرزی در روال فعالیت‌های روزمره‌شان صحبت می‌کنند. این نوع کار به دلایلی نظیر: «کیفیت پایین»، «خستگی جسمی و ذهنی افراد»، و «پیروی نکردن از یک روال زمانی مشخص» کل زندگی افراد را درگیر می‌کند و زمانی برای رسیدگی به دیگر امور زندگی باقی نمی‌گذارد.

۳.۵ از مرکز توجهات دوربودن (احساس فراموش‌شدگی و تبعیض)

پاسخ‌گویان در این پژوهش به‌طور دائم وضعیت زندگی خود را با دیگر مناطق مقایسه می‌کنند. این مقایسه‌ها شامل مقایسه منطقه مرزی شهر نوسود با مناطق مرکزی‌تر کشور و همچنین مقایسه با مرزهای کشورهای دیگر می‌شود. در واقع، وضعیت زندگی مردمان مناطق مرکزی و کشورهای دیگر عمدتاً به‌مثابه «دیگری» برای پاسخ‌گویان در درک موقعیتشان عمل می‌کند و آنان با این مقایسه‌ها سعی می‌کنند وضعیت خود را روشن کنند. در این میان، دیدگاه پاسخ‌گویان به گونه‌ای است که در آن مرکز‌نشینان کشور افرادی دارای امکانات و بیش‌ترین حد ایده‌آل‌های زندگی‌اند و خودشان از چنین امکاناتی محروم‌اند.

به‌لحاظ عینی، همه پاسخ‌گویان در این تحقیق درباره تفاوت‌های بین مرکز و مناطق مرزی صحبت می‌کنند و معتقدند که مناطق مرزی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی امکانات کم‌تری در مقایسه با مناطق مرکزی دارند. همه پاسخ‌گویان در این تحقیق تفاوت بین مناطق مرکزی و مرزی را به‌صورت پیوستار و سلسله‌مراتبی درک می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که احساس می‌کنند هر چه از پایتخت کشور به سمت مناطق مرزی می‌رویم از میزان دسترسی به امکانات و منابع اجتماعی کاسته می‌شود. این تفاوت‌ها عبارت‌اند از: «ناتوانی‌های بالقوه در تولید»، «فقدان اشتغال»، «دسترسی‌نداشتن به نیازهای اولیه»، «بی‌کاری»، «فقر»، «مشکلات امنیتی - سیاسی»، «کمبود آب»، «کمبود امکانات و مراکز

بهداشتی و درمانی»، و «وضعیت نامناسب راه‌های ارتباطی». علاوه بر این‌ها، در بخش فرهنگی و آموزشی با کمبود منابع اطلاعاتی هم‌چون «دسترسی به اینترنت»، «روزنامه‌ها»، «نشریات»، «کتاب‌خانه غنی»، «کتاب‌های درسی و کمک‌آموزشی»، و نیز «کلاس‌های تقویتی» مواجه‌اند.

همین عامل فاصله زمانی و مکانی از امکانات یکی از مهم‌ترین عوامل اثرگذار در جریان زندگی مردمان مناطق مرزی است که موجب شده هزینه‌های مالی و جانی زندگی‌شان افزایش یابد و آنان را در مواجهه با حوادثی آسیب‌پذیر کند که احساس می‌کنند برای مردمان منطقه مرکزی مقابله با آن‌ها عادی و معمولی است:

وقتی یکی روی مین می‌رود تا موقعی که می‌روند و او را برمی‌گردانند با وجود همه خونریزی‌ای که دارد او را به این‌جا می‌آورند، وقتی هم او را به این‌جا می‌آورند با یک پانسمان سطحی او را به مراکز بالاتر اعزام می‌کنند.

احساس وابستگی به مناطق مرکزی به شیوه‌های گوناگون در بین تجربه‌های همه پاسخ‌گویان بیان می‌شود. برای مثال، بسیاری از پاسخ‌گویان معتقدند که برای رفع نیازهای اساسی‌شان نظیر خدمات بهداشتی، کارهای اداری، تحصیلات عالی، و نیز دستیابی به هدف‌هایشان مجبورند تا محیط زندگی خودشان را ترک کنند و به مناطق مرکزی‌تر کشور سفر کنند و یا این‌که وسایل ضروری خود را از این مناطق تهیه کنند. این در حالی است که همه پاسخ‌گویان احساس می‌کنند که هیچ مرکز نشینی چنین وابستگی‌ای به مناطق مرزی ندارد. این تفاوت‌ها و درک آن‌ها در بیش‌تر پاسخ‌گویان احساس دوگانه‌ای به وجود می‌آورد، از یک طرف، این امکانات برای پاسخ‌گویان اهدافی خواستنی‌اند و درباره جایگاه دارندگان نشان غبطه می‌خورند و از سوی دیگر، نداشتن آن‌ها حسی از تحقیر را در آن‌ها برمی‌انگیزد:

اصلاً شما وقتی به آن‌جا می‌روید دلتان به حال خودتان می‌سوزد. پارک و لوکس بودن شهر، امکانات، و آداب و رسومشان؛ در این‌جا روی من همه این چیزها تأثیر گذاشته‌اند تا حدی که شما در این‌جا آب ندارید که برای خوردن استفاده کنید.

به عبارت دیگر، از این واقعیت که چنین امکاناتی را ندارند احساس تبعیض و درحاشیه‌بودن می‌کنند. این احساس موجب می‌شود تا مناطق مرکزی کشور را به منزله دیگری‌ای در نظر گیرند که همه آن‌چه را آنان از آن بی‌نصیب‌اند مرکز نشینان از آن بهره‌مندند و انطباقی بین صورت و محتوای مفهوم مرز قائل شوند. در نظر آنان مرز به لحاظ فضایی در حاشیه یک کشور قرار دارد و این هم‌چنین، به معنی دوربودن از مرکز توجهات و دیده‌نشدن است.

این احساس دوگانه در دیدگاه آنان درباره خودشان و هم‌چنین تصور آنان از جایگاه و منزلتشان در جامعه اثر گذاشته است. در چنین وضعیتی پاسخ‌گویان در این تحقیق به بیان احساساتشان درباره جایگاه خود می‌پردازند. بعضی از پاسخ‌گویان نوعی احساس «فراموش‌شدگی» یا «به‌حاشیه رانده‌شدگی» را بیان می‌کنند. بعضی دیگر احساس «محرومیت شدید» و «نارضایتی از وضعیت زندگی در منطقه مرزی» را بیان می‌کنند. هم‌چنین برخی دیگر احساس «ترس»، «نامنی»، و «اضطراب» را بروز می‌دهند.

«مناطق مرزی کشورهای دیگر در جایگاه دیگری به‌منظور درک وضعیت خود»: علاوه بر مقایسه وضعیت زندگی در منطقه مرزی با مناطق مرکزی‌تر کشور، بسیاری از پاسخ‌گویان درباره تفاوت منطقه مرزی‌شان و خصوصیات خاص آن در قیاس با مناطق مرزی کشورهای دیگر صحبت می‌کنند و از طریق این مقایسه نیز سعی می‌کنند به درکی از وضعیت و جایگاه خودشان دست یابند. در بیان مقایسه بین منطقه مرزی شهر نوسود با مرزهای کشورهای دیگر، تفاوت این است که مردمان این منطقه دارای اشتراکات فرهنگی و زبانی با مردمان آن سوی مرزند. همه پاسخ‌گویان به‌لحاظ فرهنگی و زبانی خودشان را همانند مردمان آن سوی مرز و متفاوت از مردمان مناطق مرکزی کشور می‌دانند. همین عامل اشتراک فرهنگی و زبانی موجب کاهش پتانسیل‌های زندگی در این منطقه مرزی شده است و در صورتی که وضعیت به‌گونه‌ای دیگر بود برای زندگی‌شان می‌توانست کارکردهای بسیاری داشته باشد. برای مثال، بیش‌تر پاسخ‌گویان معتقدند در اوضاعی که مردمان ساکن در دو سوی مرز به‌لحاظ زبانی و فرهنگی از هم متمایزند مرزها می‌توانند فرصتی برای وسعت‌بخشیدن به افق دید مرزنشینان و زمینه‌ای برای آشنایی آنان با دنیایی متفاوت فراهم کنند. تفاوت مرز منطقه نوسود با دیگر مرزها در کشورهای دیگر این است که از آن‌جا که به‌لحاظ فرهنگی با اجتماعات مرزی آن سوی مرز قرابت فرهنگی دارند مرز خودبه‌خود بسیاری از فرصت‌ها و پتانسیل‌های خود را از این نظر از دست می‌دهد و در حکم مانعی بر سر راه شکوفایی هویت قومی مردمان مناطق مرزی عمل می‌کند.

هم‌چنین، این اشتراکات مرزی معنای بسیاری از مفاهیم و عناصر زندگی مرزنشینی را تغییر می‌دهد و از شکوفایی آن‌ها جلوگیری می‌کند. در نتیجه، می‌توان در این‌جا درون‌مایه فرعی «استحاله معنایی مفاهیم» را بیان کرد. منظور از استحاله معنایی مفاهیم این است که زندگی در مرز کارکرد عناصر فرهنگی را تغییر می‌دهد و معنایی متفاوت با کارکرد اصلی‌شان بر آن‌ها حمل می‌کند؛ به‌عبارت دیگر، بسیاری از عناصر و نهادهای فرهنگی در منطقه مرزی معنای اصلی خود را از دست می‌دهند و سیاست‌زده می‌شوند.

پدرم نامادری اش عراقی بوده است در سال ۵۳ و ۵۴ که پدرش فوت می‌کند نامادری اش به عراق برمی‌گردد. او هر از چندگاهی به ما سر می‌زد، ولی بعد از آن دیگر اجازه این کار را ندادند.

۴.۵ درگیر بودن با نگرش‌های عمومی

پاسخ‌گویان در این پژوهش احساس می‌کنند که از طرف مردمان بخش‌های مرکزی‌تر کشور در معرض نگرش‌های عمومی‌اند که از نظر آنان بسیاری از این نگرش‌ها به شکل تفکرهای قالبی بوده‌اند که در نتیجه ناآگاهی عمیق درباره وضعیت زندگی مردمان این مناطق به وجود آمده‌اند؛ هم‌چنین مردمان مناطق مرکزی‌تر کشور درک عمیقی از وضعیت زندگی مرزنشینان ندارند، در نتیجه آنان سعی می‌کنند با توصیف زندگی خودشان از این نگرش‌های عمومی ابهام‌زدایی کنند.

بسیاری از پاسخ‌گویان در این تحقیق احساس می‌کنند که مردمان مناطق مرزی انگ‌خورده و اغلب در معرض دریافت نگرش‌های عمومی منفی‌اند؛ به‌گونه‌ای که، طی تاریخ معاصر واژه مرزنشین و به تبع آن گرد بین مردم ایران‌زمین همواره تداعی‌کننده «تهدید»، «نامنی»، و «درگیری و بی‌ثباتی» بوده است. همین عامل موجب شده است که بسیاری از پاسخ‌گویان تصور کنند نگاه از بیرون به مناطق مرزی در بسیاری موارد تحت‌تأثیر پیشینه تاریخی این مناطق است. در نتیجه، این تصور در بین مردمان مناطق مرزی وجود دارد که با آنان براساس پیشینه‌شان برخورد می‌شود. پاسخ‌گویان احساس می‌کنند که همین امر موجب شده تا آنان در حاشیه قرار گیرند و در نتیجه فرصت‌های محدودی برای مشارکت اجتماعی داشته باشند.

در نظر بیش‌تر پاسخ‌گویان، افرادی که در خارج از محدوده مناطق مرزی زندگی می‌کنند عموماً این‌گونه تصور می‌کنند که مردمان این مناطق به‌لحاظ اقتصادی و امکانات در رفاه‌اند؛ هرچند شرکت‌کنندگان شماری مزیت را برای زندگی در منطقه مرزی بیان می‌کنند: نخست این‌که از نظر برخی از مصاحبه‌شوندگان امکان دستیابی سریع به پول و واردشدن به بازار کار، در قالب تبادل کالا به شیوه رسمی و غیررسمی، بدون نیاز به سرمایه‌گذاری‌های انسانی و اقتصادی از پیش برنامه‌ریزی شده یکی از جاذبه‌های زندگی در منطقه مرزی است؛ برخی دیگر از پاسخ‌گویان معتقدند که زندگی مرزی از طریق فرصتی که برای واردات و صادرات کالاها فراهم می‌کند، هرچند به صورت کاذب، موجب اشتغال‌زایی در این مناطق شده است؛ هم‌چنین برخی از پاسخ‌گویان معتقدند مرز موقعیتی را برای افزایش درآمد خانواده‌هایی که

در گذشته از نظر اقتصادی در تنگنا بوده‌اند فراهم کرده است؛ و در نهایت، دسته‌ای از پاسخ‌گویان می‌گویند جریان واردات و صادرات کالا در مناطق مرزی موجب می‌شود تا در بازارهای این مناطق همیشه دو نوع کالا، خارجی و داخلی، با قیمت‌های مناسب عرضه شوند، این عرضه کالاهای متفاوت زمینه‌ای را برای رقابت کالاهای داخلی و خارجی فراهم می‌کند. با وجود این، در مجموع در نظر آنان واقعیت زندگی در منطقه مرزی متفاوت با برداشت مردم است. پاسخ‌گویان در این پژوهش معتقدند که درک ناظران بیرونی از زندگی مرزنشینی اصولاً تصویری مغشوش است و زندگی مرزنشینی با آنچه از بیرون تصور می‌شود نمایی متفاوت دارد. برای مثال، نرخ قیمت کالاهای مصرفی و مواد غذایی اساسی در این مناطق عموماً چندان تفاوتی با مناطق مرکزی کشور ندارد و درآمدهای حاصل از تجارت مرزی به جیب افراد بومی این منطقه وارد نمی‌شود، بلکه درآمدهای حاصل از این کار بیش‌تر نصیب افراد خارج از این منطقه می‌شود و مردمان این مناطق نقش واسطه‌ها را دارند. به‌لحاظ فرهنگی مردمان منطقه مرزی نوسود احساس می‌کنند که مردمان مناطق مرکزی مرزنشینان را به‌لحاظ سواد و آموزش در سطح پایین‌تری از خود می‌دانند. برخی از پاسخ‌گویان این تحقیق با این مسئله موافق‌اند، زیرا احساس می‌کنند که «تفاوت در وضعیت زندگی» افراد باعث به‌وجود آمدن این تفاوت‌های فرهنگی می‌شود. بیش‌تر این پاسخ‌گویان سطح تحصیلات را در معنای برابری با سطح فرهنگی مردمان این مناطق به‌کار می‌برند و این دو مفهوم را با هم خلط می‌کنند.

به‌طور کلی، بسیاری از پاسخ‌گویان نوعی خاص‌بودگی برای ادراک خود از زندگی مرزی قائل‌اند؛ به‌گونه‌ای که احساس می‌کنند فقط کسانی می‌توانند وضعیت آنان را درک کنند که در منطقه مرزی زندگی کرده باشند و تجربه‌هایی همانند آنان داشته باشند. برای مثال، برخلاف تصور مرزنشینان، که مرزها را به‌مثابه دیواری محکم و تاحدی نفوذناپذیر ادراک می‌کنند، مرزها به این شدت نمی‌توانند عاملی در تفکیک فضایی باشند و وجود مرز در جریان زندگی روزمره‌شان به‌طور مداوم، چه از طریق تبادل کالاهای فرهنگی و چه از طریق تبادل کالاهای اقتصادی، به‌چالش کشیده می‌شود.

۵.۵ استراتژی‌های سازگاری

بیش‌تر پاسخ‌گویان درگیری ذهنی‌ای درباره این‌که بالاخره در منطقه مرزی بمانند یا به مناطق دیگر مهاجرت کنند بروز می‌دهند. هرچند بسیاری از افراد هر ساله به سمت مناطق مرکزی، به‌صورت دائمی و فصلی، مهاجرت می‌کنند، اما پاسخ‌گویان درباره دلایل ماندنشان

در منطقه مرزی صحبت می‌کنند. دلیل برخی از پاسخ‌گویان برای ماندن در منطقه مرزی نبود گزینه‌های دیگر در پیش روی‌شان است. یکی به علت این‌که تاحدی زیستشان در منطقه مرزی امری غیرارادی و ساختاری بوده است که کاری نمی‌توان برایش انجام داد و دیگر این‌که مهاجرت به شهرهای مرکزی به لحاظ مالی هزینه‌بردار است. بسیاری از پاسخ‌گویان می‌گویند اگر به لحاظ مالی توانایی رفتن به مناطق مرکزی‌تر کشور را داشتند، از این منطقه مهاجرت می‌کردند و برخی دیگر «هزینه‌های اجتماعی» و «ناتوانی از گسستن روابط خویشاوندی» را دلیل ماندنشان در مرز بیان می‌کنند.

برخی از پاسخ‌گویان می‌گویند که به اختیار زندگی مرزنشینی را انتخاب می‌کنند. معمولاً این دسته از پاسخ‌گویان دلیلشان را برای ماندن در منطقه مرزی عشقشان به سرزمین مادری می‌دانند، اما این امر موجب بروز تناقض در والدینی می‌شود که در قبال آینده فرزندان‌شان احساس مسئولیت می‌کنند؛ بدین معنی که نمی‌دانند به احساسات خودشان توجه کنند و هم‌چنان در زادگاهشان بمانند و یا به فکر آینده‌ای بهتر برای فرزندان‌شان باشند و به شهرهایی با امکانات بهتر و بیش‌تر مهاجرت کنند. علاوه‌بر این، بسیاری دیگر از پاسخ‌گویان به تفاوت‌های فرهنگی خود اشاره می‌کنند و می‌گویند در صورت مهاجرت به شهرهای دیگر هم خودشان و هم بچه‌هایشان به لحاظ فرهنگی با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند.

یکی از راه‌کارهای پاسخ‌گویان برای سازگارشدن با چالش‌های اقتصادی این منطقه عمدتاً به صورت رواج مشاغل کاذب در قالب قاچاق کالا به شهرهای مرکزی کشور نمود یافته است. بنابراین، می‌توانیم درون‌مایه فرعی «تجارت رسمی و غیررسمی در حکم شیوه‌هایی برای سازگاری با چالش‌های زندگی مرزنشینی» را بیان کنیم:

اصلی‌ترین عامل قاچاق در مرز نوسود نبود و یا کمبود موقعیت‌های شغلی متعدد و مناسب در میان مردم و به‌ویژه قشر جوان است. با توجه به این عامل و توسعه‌نیافتگی در این منطقه مرزی و به دنبال آن فقر و محرومیت در این شهرها، اقشار گوناگون و به‌خصوص قشر جوان به قاچاق ترغیب شده‌اند و با توجه به درآمدزایی نسبتاً مناسب قاچاق برای عامه مردم این روند همواره رو به گسترش است. یکی از پاسخ‌گویان این‌گونه توضیح می‌دهد:

شما الان دانشجو هستید و نمی‌توانید تا آخر عمر خود در تهران بمانید بالاخره روزی باید به این‌جا برگردید ... پس شما باز هم مجبور می‌شوید رو به سوی این کارها (کاسبی سر مرز) کنید ما هم متأسفانه بر اثر بی‌امکاناتی و در ناتوانی رو به این کار گذاشته‌ایم.

همین عامل محدودیت موقعیت‌های شغلی موجب شده است تا مردمان مناطق مرزی نگاهی متفاوت به کار قاجاق داشته باشند. با وجود آگاهی مردمان منطقه مرزی بخش نوسود درباره پیامدهای قاجاق کالا برای اقتصاد جامعه و هم‌چنین نگاه عمومی به این نوع کار، اکثر افراد به کار قاجاق بیش‌تر به‌مثابه شغل و منبع درآمد نگاه می‌کنند تا به بعد غیررسمی بودن آن توجه داشته باشند و احساس می‌کنند که این کار هرچند از روی ناچاری، توانسته است به‌نوعی به آنان آرامش دهد و آنان را از دغدغه کار و بی‌کاری رها کند.

علاوه بر این، یکی از سیاست‌های دولت برای کاهش بحران بی‌کاری، ایجاد اشتغال، کاهش قاجاق کالا، برقراری عدالت اجتماعی، و ... در مناطق مرزی افزایش همکاری‌های بین‌مرزی در قالب بازارچه‌های مشترک مرزی بوده است. پاسخ‌گویان در این پژوهش کار در این بازارچه‌ها را یکی از راه‌کارها به‌منظور سازگاری با چالش‌های زندگی‌شان پذیرفته‌اند.

۶.۵ تلاش برای درک عوامل اثرگذار در زندگی مرزنشینی

در مجموع، همه پاسخ‌گویان در این پژوهش به‌لحاظ روانی از زندگی در منطقه مرزی احساس آرامش نمی‌کنند و از وضعیت زندگی‌شان ناراضی‌اند. زندگی در منطقه مرزی در احساسات مردمان این منطقه اثرگذار است و پاسخ‌گویان در این پژوهش به‌کرات درباره احساساتشان نظیر «خستگی»، «انزجار»، «تنگری»، و «ناامیدی» صحبت می‌کنند:

وقتی من از منطقه پاره خارج می‌شوم روحیه‌ام باز می‌شود، ولی وقتی باز هم به این‌جا برمی‌گردم افسرده می‌شوم ... در آن‌جا امکانات، سینما، پارک، و چیزهای دیگر دارید.

پاسخ‌گویان سعی می‌کنند تا علت ایجاد چنین اوضاعی را تفسیر کنند. همه یکی از علل ایجاد این وضعیت را به وجود دستی پنهان و نحوه سیاست‌گذاری‌های صورت‌گرفته از طرف دولت در این منطقه نسبت می‌دهند. آنان معتقدند که مسئولان و سیاست‌گذاران دولتی به مردم این منطقه بی‌توجه‌اند.

در این میان پاسخ‌گویان سعی می‌کنند علت این بی‌تفاوتی‌ها را بیش‌تر توضیح دهند که معمولاً به سه نتیجه‌گیری می‌رسند. از نظر برخی پاسخ‌گویان پایین بودن میزان جمعیت در این مناطق یگانه عامل اثرگذار در ایجاد این وضعیت است.

علاوه بر این، برخی از پاسخ‌گویان بر بعد هویت فرهنگی خود در بیان علت این وضعیت تأکید دارند. در چنین اوضاعی وضعیت فعلی زندگی در منطقه مرزی در پیوند با گذشته قرار گرفته و با کمک حافظه جمعی مردمان این مناطق و در ارتباط با بعد

هویتی‌شان کاوش می‌شود. این نوع نگاه موجب می‌شود تا به وضعیت کنونی در نظر مردمان مناطق مرزی نه در حکم اوضاعی استثنایی، بلکه در متنی تاریخی توجه شود. این امر موجب می‌شود تا از خصلت جدید بودن رخداد کاسته شود و به منزله رخدادی هم‌سو با بسیاری از رخداد‌های دیگر درک شود. این دسته از پاسخ‌گویان معتقدند اگر دولت تمایل داشته باشد اوضاع می‌تواند بهبود یابد، زیرا خود وضعیت پایین‌بودن جمعیت در این مناطق تحت تأثیر محرومیت و فقری است که در نتیجه نبود سرمایه‌گذاری در این مناطق به وجود آمده است. از طرفی، در مسئله امکانات و امور فرهنگی، به علت این که ایران کشوری متنوع است، هم از لحاظ فرهنگی و هم از لحاظ قومیتی طی تاریخ تحول‌های بسیار و در نقاط گوناگون شورش‌های فراوان داشته است و این امر باعث شده است که به مرزهایی که مثلاً کردها در آن قرار گرفته‌اند نگاهی دیگر داشته باشند.

هم‌چنین وضعیت سومی وجود دارد که در آن برخی از پاسخ‌گویان هم بر استدلال پایین‌بودن جمعیت این مناطق و هم بر هویت قومی خود تأکید می‌کنند. بنابراین، در تفاسیری که پاسخ‌گویان از زندگی در منطقه مرزی دارند عامل هویت قومی بیش از دیگر عوامل پررنگ است، به گونه‌ای که در بین استدلال‌های ۲/۳ پاسخ‌گویان درباره چرایی وضعیت زندگی در این منطقه، خواه به صورت یگانه عامل و خواه در کنار عامل پایین‌بودن جمعیت این مناطق، بیان می‌شود. این ترکیب موجب می‌شود که وضعیت زندگی مردمان مناطق مرزی در حکم بخشی از اعمال نابرابری‌های قومی در نظر مردمان این مناطق در نظر گرفته شود. به عبارتی دقیق‌تر اقتصاد سیاسی حاکم بر جامعه و نابرابری‌های فضایی در سطح منطقه‌ای دستاویزی برای بازتولید هویت قومی و بدینی به مرکز می‌شود و در نتیجه فاصله بین هویت قومی و ملی مرزنیسان را بیش‌تر می‌کند. در چنین وضعیتی در میان پاسخ‌گویان نوعی بدینی به نحوه سیاست‌گذاری‌ها و اقدام‌های صورت گرفته در مناطق مرزی شکل می‌گیرد. برای مثال، یکی از پاسخ‌گویان این‌گونه بیان می‌کند:

مثلاً سد داریان را در نظر بگیرید، طرح احداث این سد از قبل از انقلاب تا حال حاضر وجود داشته است. چرا مسئله احداث این سد تاکنون عملیاتی نشده است؟ و چرا در این دوره عملیاتی می‌شود؟

۶. نتیجه‌گیری

از درون‌مایه‌هایی که از زندگی‌نامه‌های مرزنیسان در این پژوهش استخراج شده‌اند ابعاد تفسیری زیر تجارب زیسته پاسخ‌گویان در این پژوهش را بیان می‌کند:

تجربه زندگی مرزنشینی برای پاسخ‌گویان در این پژوهش از تفاوت‌های فرهنگی و زبانی الهام می‌گیرد که چالش‌ها، مشکلات، و نگرانی‌ها را تشدید می‌کنند. پاسخ‌گویان در تلاش برای درک مشکلات و سختی‌های زندگی‌شان معنای جدیدی به آن‌ها می‌دهند و از این طریق روابطی را بین خود و دیگران شکل می‌دهند که در نهایت مرزهای هویت قومی آنان را بازنمایی می‌کنند. وارد شدن این عناصر در گستره معانی پاسخ‌گویان موجب می‌شود تا مشکلات و نگرانی‌ها این امکان را پیدا کنند که در موقعیتی دیگر مطرح شوند و با دید و منطقی دیگر نگرسته شوند که سابقاً رؤیت‌پذیر نبودند. در چنین اوضاعی مشکلات و سختی‌ها به منزله ابزاری برای بیان متفاوت بودن خود از دیگری به کار برده می‌شوند و چنین توجیه می‌شوند که علت این مشکلات همین تفاوت‌هایی است که با دیگران دارند و فرض بر این است که از آن‌جا که ما «به‌لحاظ فرهنگی متفاوت ایم»، «اقلیت ایم»، و «با ساکنان آن سوی مرز فرهنگمان مشترک است» وضعیتمان بدین گونه شده است. این امر باعث بروز احساس تبعیض در بین پاسخ‌گویان می‌شود. در مجموع، پاسخ‌گویان چنین تصور می‌کنند که این تبعیض و نابرابری‌ها نتیجه زبان و فرهنگ آنان است که از دیگران متفاوت است. بنابراین، چالش‌های زندگی مرزنشینی در زندگی روزمره دچار استحاله و دگرگونی می‌شوند و معنای جدیدی کسب می‌کنند. چالش‌ها و محرومیت‌ها با وارد شدن عواملی هم‌چون فرهنگ و زبان تهدیدی علیه اجتماعات مرزی در نظر گرفته می‌شوند. این واقعیت بنا به ماهیت نمادین بودن واقعیت‌های اجتماعی صورت می‌گیرد که امکان حمل معانی را در خودشان فراهم می‌کنند. افراد در مواجهه با پدیده‌های اجتماعی سعی می‌کنند آن‌ها را درک کنند و در جریان همین درک سازه‌های تفسیری خودشان را بر واقعیت‌های اجتماعی حمل می‌کنند. این خصلت نمادها این امکان را فراهم می‌کند تا یک نماد در بین گروه‌های گوناگون جامعه معانی متفاوتی پیدا کند. «نماد معانی گویا اما گوناگونی را برای گروه‌های متفاوتی که از آن استفاده می‌کنند به دنبال دارد» (استراثرن به نقل از کوهن، ۱۳۸۹: ۲۹). پاسخ‌گویان در این تحقیق دائماً با چنین موقعیتی مواجه‌اند و به مقایسه وضعیت زندگی خود می‌پردازند نه تنها برای بیان کمبودهای زندگی‌شان، بلکه برای بیان متفاوت بودنشان از دیگران. در نهایت، پاسخ‌گویان در یک ائتلاف معانی‌ای را در بیان این نابرابری‌ها الصاق می‌کنند که به شکل‌گیری روابط «ما- آن‌هایی» منجر می‌شود که ویژگی‌های اجتماع خودشان را از طریق همین مرزبندی بازنمایی می‌کنند. این نوع تفسیر از زندگی مرزنشینی یک مرزبندی بین موقعیت خود و «دیگری» ایجاد می‌کند. دیگران پاسخ‌گویان در این تحقیق به‌ویژه «مناطق مرکزی» و نیز

«مناطق مرزی دیگر کشورها» محسوب می‌شوند. پاسخ‌گویان دائماً موقعیتشان را در مقایسه با این «دیگران» توضیح می‌دهند. آنان از یک طرف وضعیت خود را با وضعیت مناطق مرکزی‌تر کشور مقایسه می‌کنند و در این فرایند به این نتیجه می‌رسند که تفاوت فاحشی بین وضعیت زندگی آنان با وضعیت زندگی در مناطق مرکزی‌تر وجود دارد. در بیان علت به وجود آمدن این وضعیت نامناسب زندگی، اکثراً بر عوامل فرهنگی‌شان تأکید می‌کنند. این تبیین به‌گونه‌ای است که علل دیگر نظیر مسئله «جمعیت پایین» را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. از طرفی دیگر در بیان وضعیت خود در مقایسه با مرزهای کشورهای دیگر معتقدند که شباهت فرهنگی با مردمان دیگر مناطق از پتانسیل‌های زندگی مرزنشینی کاسته است و در عوض به شکل‌گیری چالش‌هایی منجر شده که عمدتاً از نوع چالش‌های فرهنگی‌اند؛ پاسخ‌گویان با عباراتی نظیر «تفاوت بودن به‌لحاظ فرهنگی»، «سیاسی بودن مرزهای این‌جا»، «استحاله معنایی مفاهیم»، «کاهش زمینه برای فعالیت‌های فرهنگی»، «درحاشیه بودن»، «برخورد با توجه به پیشینه تاریخی»، و بسیاری دیگر از این قبیل عبارات حس متفاوت بودن از دیگران را ایجاد می‌کنند. بنابراین، در نتیجه مقایسه‌هایی که افراد انجام می‌دهند هویت فرهنگی مشترک خود را بازنمایی می‌کنند و تمایزگذاری بین اجتماع و دیگری‌هایشان شکل می‌گیرد.

به‌طور کلی، پاسخ‌گویان در این پژوهش با حمل معانی جدیدی به وضعیت درحاشیه‌بودن و محرومیت به شیوه خاصی این وضعیت‌ها را نمادپردازی و در نهایت هویت اجتماع خودشان را تثبیت می‌کنند.

کتاب‌نامه

- ابراهیم‌زاده، عیسی و همکاران (۱۳۹۱). «تحلیل فضایی نابرابری‌های منطقه‌ای میان مناطق مرزی و مرکزی ایران»، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، دوره هشتم، ش ۱.
- تقوایی، مسعود و همکاران (۱۳۹۰). «تحلیل نابرابری‌های توسعه ناحیه‌ای در ایران»، پژوهش‌های جغرافیایی انسانی، ش ۷۸.
- زیاری، کرامت‌الله و همکاران (۱۳۸۸). «چالش‌های ژئوپلیتیکی توسعه نامتوازن نواحی ایران در مقطع زمانی ۱۳۸۵-۱۳۷۵»، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، س ۶، ش ۱.
- شایان، حمید (۱۳۸۳). «تنگناهای توسعه در استان‌های مرزی کشور»، پژوهش‌های جغرافیایی، ش ۴۷.
- عندلیب، علیرضا و مطوف شریف (۱۳۸۸). «توسعه و امنیت در آمایش مناطق مرزی ایران»، باغ نظر، ش ۱۲، س ۶.
- قادرزاده، امید و امید قادری (۱۳۹۱). «مطالعه کیفی پیامدهای فرهنگی تجارت مرزی در شهرستان مریوان»، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره هفتم، ش ۲.

قادرزاده، امید و همکاران (۱۳۹۲). «تجارت مرزی و تفسیر مردم از تغییرات جهان زیست خانواده»، فصلنامه راهبرد فرهنگ، ش ۲۲.
کوهن، آنتونی پُل (۱۳۸۹). سرشت نمادین/اجتماع، ترجمه عبدالله گیویان، تهران: دانشکده صداوسیما جمهوری اسلامی.

- Acheampong, G. (2013). 'Fortress Ghana? Exploring Marginality and Enterprising Behaviour among Migrants in Kumasi Zongos', *Journal of Economics & Sustainable Development*, Vol. 4, NO. 3.
- Bond, T. and S. Aslonen (1998). 'New Mothers' Experience of Postpartum Care: A Phenomenological Follow-up Study', *Journal of Clinical Nursing*, No. 7.
- Goulding, C. (2005). 'Grounded Theory, Ethnography and Phenomenology', *European Journal of Marketing*, Vol. 39, No. 3.4.
- Reiners, M. G. (2012). 'Understanding the Differences between Husserl's (Descriptive) and Heidegger's (Interpretive) Phenomenological Research', *Nursing & Care*, Vol. 1, No. 5.
- Van Manen, M. (1990). *Researching the Lived Experience, Human Science for an Action Sensitive Pedagogy*, New York: State University of New York Press.